

جامعه‌شناسی برهانی، نگاهی نو در نظریه‌پردازی جامعه‌شناختی

تاریخ پذیرش: ۹۷/۱۰/۲۲

تاریخ دریافت: ۹۷/۶/۱۶

غلامرضا جمشیدیها^۱

نوراله نورانی^۲

چکیده

اختلافات نظری درباره نسبت میان علم مدرن با دین، منجر به نوعی طیف‌بندی میان متفکرین این حوزه شده‌است. دیدگاه علم تجدد طلب، پیرایه‌زدا و سنت‌گرایی اسلامی، سه رویکرد کلان این میدان منازعه هستند که هر یک به گونه‌ای متفاوت نسبت به موضوع امکان یا امتناع تحقق علم دینی به طور عام و علوم اجتماعی اسلامی به طور خاص، اظهار نظر کرده‌اند. تمامی نظریه‌ها و رویکردهای این حوزه با اتکای بر پیش فرض‌های فلسفی شکل گرفته‌اند که در بطن خود تحقق الگویی از مختصات جامعه مطلوب را هدف‌گذاری کرده‌اند. این موضوع به اختلاف و عدم در اختیار داشتن دیدگاهی اجتماعی جهت نظریه‌پردازی اجتماعی منجر شده‌است. «جامعه‌شناسی برهانی» ایده‌ای بدیع و پیشنهادی است که تلاش می‌کند با توجه به تغییرات اجتماعی - فرهنگی در عصر جدید، صورتی نو از تفکر معرفت‌شناختی در حوزه فلسفه مضاف دانش جامعه‌شناسی ارائه دهد. جامعه‌شناسی برهانی با تأکید بر حضور غیرقابل انکار پیش فرض‌های فلسفی که ترسیم‌کننده مختصاتی از جامعه مطلوب در پس نظریه‌های جامعه‌شناسی و در نتیجه ارزش‌مداری آنهاست، داعیه‌دار آن است که با اتکا بر گزاره‌های یقینی و عقلی - فلسفی، می‌توان ضمن ارزیابی بنیادهای فلسفی نظریه‌ها، با استفاده از «قیاس تجربی»، به نتایج جامعه‌شناختی هرچه مطمئن‌تر و عمیق‌تری دست یافت که فاصله حداکثری با ظنیات دارد.

واژگان کلیدی: نظریه‌پردازی، نظریه جامعه‌شناختی، پیش‌فرض‌های فلسفی، جامعه‌شناسی برهانی، قیاس تجربی

۱. استاد گروه علوم اجتماعی اسلامی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران gjamshidi@ut.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری تخصصی بررسی مسائل اجتماعی ایران (نویسنده مسئول) nourani313@gmail.com

مقدمه و بیان مسئله

دوران تجدد، با پی‌ریزی اصول معرفت‌شناختی و روش‌شناختی متفاوتی نسبت به دوران سنت آغاز شد که نشان از تمدنی نوین می‌داد. تمدنی که شالوده جدیدی جهت تنظیم روابط اجتماعی و محصولات انسانی عرضه می‌کرد. رنسانس به‌عنوان نقطه عطف تمدن جدید، با حساسیت خاص، درصدد پی‌ریزی اصول و بنیادهای «علم» برآمد. علوم طبیعی و انسانی - اجتماعی و جوه دوگانه‌ای بودند که متفکران متجدد تلاش بسیار کردند، اصول معرفتی و روشی مدنظر خود را با جزئیات در آنها تشریح، تنظیم و تدوین کنند (Porter & Ross, 2008: 13-56). یکی از اصول بنیادین که همواره در مرکز منظومه معرفتی تفکر علوم متجدد به‌طور عام و جامعه‌شناسی به‌طور خاص قرار داشته، اصل «جدایی دانش از ارزش» است که چارچوب نظری توجیه‌کننده این تفکر را فراهم آورد. در واقع، این اصل همچون بنیادی است که ساختمان جامعه‌شناسی متجدد بر آن استوار است و به‌رغم تفاوت‌ها و اختلافات میان دو رویکرد نظری «اثباتی»^۱ و «تفسیری»^۲ «ارزش‌مداری»^۳ نقطه اشتراک هر دو رویکرد در نظریه‌پردازی است (Knorr-Cetina, 1981: 31-3 بتون و کرایب، ۱۳۸۴: ۱۰۲-۳۷ و ۱۷۷-۱۴۹ و روت، ۱۳۸۹: ۱۰۴-۳۱ و ۴۰۸-۲۳۱). برخلاف این ادعای معرفت‌شناختی و روش‌شناختی اندیشمندان مدرن، برخی صاحب‌نظران بر این باورند که نظریه‌های جامعه‌شناختی در راستای آرمان‌های لیبرالیسم و ایده‌های روشنگری شکل گرفته‌اند و میان دانش جامعه‌شناختی و باورهای لیبرالی ارتباط وثیقی وجود دارد. از نظر این اندیشمندان، نه تنها پرسش و مسئله اصلی نظریه‌پردازان جامعه‌شناس به‌ویژه متفکران کلاسیک با اتکای بر آرمان‌های لیبرالی شکل گرفته، بلکه محتوای نظریه‌های آنان نیز در راستای مرتفع‌سازی موانع اجتماعی شکل‌گیری و پیاده‌سازی آرمان‌های لیبرالیسم تنظیم و صورت‌بندی شده‌است (روت، ۱۳۸۹ و سیدمن، ۱۳۹۰).

با طرح نظریه‌های «پست مدرن»^۴، توجه به این اصل نه تنها کاهش نیافت بلکه به گونه‌ای روشن، در کانون این رویکرد نظری قرار گرفت. به‌نحوی که متفکران پست مدرن، شالوده و

^۱ positive

^۲ Interpretive

^۳ Value-ladenness

^۴ postmodernism

بنیاد نظریه‌پردازی خود را بر رد این اصل قرار داده و بر ارزشمندی علم (به‌ویژه علم مدرن) تأکید کردند (Psillos and curd ، ۲۰۰۸). از نظر صاحب‌نظران «پساساختارگرا»^۱ به‌عنوان مهم‌ترین جریان فکری پست مدرنیسم، «نظریه‌های علمی»^۲ به‌طور عام و «نظریه‌های جامعه‌شناختی»^۳ به‌طور خاص، محصول «نظام زبانی»^۴ هستند که در قالب ساختار دوگانه مفاهیم و مبتنی بر «روابط تفاوتی»^۵ شکل گرفته‌اند؛ به‌گونه‌ای که این نظام همچون سیستمی خودبنیاد روابط میان مفاهیم را بدون ارجاع به عالم عینی تنظیم و تعیین می‌کند. از این منظر، «فرهنگ و ارزش‌های اجتماعی»^۶ ریشه اصلی و تعیین‌کننده تعاریف و نحوه ساماندهی مفاهیم در هر نظام زبانی از جمله علم بوده و وابستگی تام و تمامی میان ساختار و معانی مفاهیم با «نظام ارزشی»^۷ جامعه وجود دارد. بر همین اساس، علم مدرن نیز مانند سایر وجوه معرفتی، هدفمند و جهت‌دار است و بر هیچ امر عینی، ذاتی و ثابتی اشارت ندارد. پس در نتیجه یافته‌های آن نیز مبتنی بر ارزش‌های اجتماعی بوده و دارای سوگیری است (Mouzelis، ۲۰۰۸: ۱۷۹-۱۷۸؛ Cross، 2011:145-129 و پائولین، ۱۳۸۰: ۲۲۶-۱۸۲). از آنجایی که مدعای نظری رویکرد پست مدرن بر نظریه‌های این جریان فکری نیز مترتب است و این موضوع از سوی متفکران این حوزه نیز مورد تأیید است، می‌توان گفت، نظریه‌پردازی علم متجدد (اعم از مدرن و پست مدرن) با اتکالی بر پیش فرض‌های از پیش تعیین‌شده‌ای صورت گرفته که این خود منجر به تنزل قاعده «جدایی دانش از ارزش» به سطح مدعایی غیرقابل عملی شده‌است. درواقع، نه تنها نظریه‌پردازی در دوران مدرن و پست مدرن با هدف تحقق آرمان‌های لیبرالیسم در جامعه صورت پذیرفته بلکه متفکران این دوران نیز مسئله‌شناسی اجتماعی خود را با ابتنا بر موانع تشخیصی شکل‌گیری و تداوم حیات این آرمان‌ها شکل داده‌اند. بنابراین، وجود پیش فرض‌های معرفت‌شناختی،

^۱Post-structurism

^۲Scientific theories

^۳Sociological theories

^۴Linguistics

^۵relations of deference

^۶Culture and social value

^۷System of value

هستی‌شناختی و انسان‌شناختی نظریه‌های جامعه‌شناختی ترسیم‌کننده مختصاتی از جامعه مطلوب است که محتوای این نظریه‌ها را راهبری می‌کند.

در این بین، با گسترش هر روزه علوم انسانی - اجتماعی متجدد در اروپا و آمریکا، این علوم فقط در مرزها و حوزه‌های زایش خود باقی نماند و حرکت به سوی سایر مرزها و ملل از جمله ایران را در پیش گرفت. در ایران نیز با توجه به سابقه دینی و فضای معرفتی و ریشه‌های فکری - فلسفی‌اش جریان متعددی با دیدگاه‌های متفاوت در حوزه تجدد و علم متجدد، شکل گرفتند که با وقوع انقلاب اسلامی، چگونگی نسبت تجدد که بر مختصات خاصی از جامعه مطلوب تأکید دارد و دین به‌عنوان مهم‌ترین نهاد اجتماعی جامعه ایران (پس از انقلاب اسلامی)، مسئله‌ساز و چالش‌برانگیز شد. در اثر تعدد و اختلافات مبنایی جریان‌های فکری حاضر در این میدان منازعه، مفهوم‌پردازی و نظریه‌پردازی جامعه‌شناختی مسیرهای متفاوتی پیش روی خود دارد که انتخاب و پذیرش مدعی هر یک از این جریان‌ها، در عین به‌دنبال داشتن نتایج معرفت‌شناختی و روش‌شناختی متفاوت، الگوی خاصی از جامعه مطلوب را ترسیم می‌کند. در اختیار داشتن چارچوب نظری - روشی متقن و مبرهن در حوزه تفکر جامعه‌شناختی نیازی لازم و ضروری است که مفهوم‌پردازی و نظریه‌پردازی جامعه‌شناختی را تنقیح و تدقیق می‌کند. در این شرایط، آنچه اهمیت این موضوع را دو چندان می‌کند، وضعیت جامعه ایرانی است که در آن، واقعیت‌های اجتماعی هر روز به مسیر خود ادامه می‌دهند، بی‌آنکه اجماع مفهوم‌پردازی و نظریه‌پردازی در اختیار باشد تا بتوان با اتکا بر آنها، امر اجتماعی پیش‌رو را فهم، درک و، با داشتن صورت آسیب‌شناختی، به راه‌حل کاربردی آن دست یافت. در واقع، از یک سو شاهد جریان‌های فکری متمایل به اندیشه متجدد هستیم که در حوزه مختصات معرفت‌شناختی و روش‌شناختی علوم اجتماعی به‌طور عام و نظریه‌پردازی جامعه‌شناختی به‌طور خاص، ایده‌پردازی کرده‌اند که در پس دیدگاه‌های آنان مختصاتی از جامعه مطلوب از منظر خود، وجود دارد و از دیگر سو، نظاره‌گر جریان‌های فکری هستیم که با ابتنا بر قرائت‌های خاص خود از دین، پیرامون این موضوع اظهار نظر کرده‌اند. طرح دیدگاه‌های مختلف، این موضوع را به میدان منازعه‌ای تبدیل نموده که مسئله‌شناسی اجتماعی و تلاش جهت حل آنان را دچار اختلال کرده‌است. به‌زعم نگارنده، «جامعه‌شناسی برهانی» چارچوبی است که می‌توان از طریق آن مناقشات نظری -

مفهومی این حوزه را به حداقل ممکن کاهش و زمینه اجماعی نسبی در حوزه نظریه‌پردازی اجتماعی را فراهم آورد.

اهداف پژوهش

-شناسایی، تفکیک و طبقه‌بندی جریان‌های فکری مختلف حوزه نسبت میان علم متجدد و دین در جامعه ایرانی و تشریح مواضع نظری آنها پیرامون این نسبت و همچنین تعیین مواضع هر یک از آنها در رابطه با امکان تحقق علوم اجتماعی اسلامی.

-تشریح بنیادهای معرفت‌شناختی و روش‌شناختی «جامعه‌شناسی برهانی» به‌عنوان دیدگاهی پیشنهادی جهت کاهش حداکثری اختلافات میان جریان‌های فکری میدان منازعه ارتباط میان علم و دین و ترسیم مختصات مفهومی این ایده جدید.

پرسش‌های پژوهش

- ۱- با توجه به مباحث مربوط به نسبت میان دین و علوم اجتماعی جدید، آیا می‌توان تصویری طبقه‌بندی شده از جریان‌های فکری این حوزه ارائه داد؟
- ۲- در صورت وجود اختلاف و چندگونگی جریانی در فضای معرفتی ایران ذیل مناقشات میان علوم اجتماعی متجدد و دین، مختصات معرفتی و روشی «جامعه‌شناسی برهانی» چیست؟

پیشینه پژوهش

هرچند که تشریح و واکاوی جریان‌های فکری مختلف موجود در عرصه فهم رابطه میان دین و تجدد در پژوهش‌های متعددی مورد توجه و مطالعه قرار گرفته‌است، لیکن ایده «جامعه‌شناسی برهانی» مفهوم به‌طور تقریبی، جدید و بدیعی است که دارای پیشینه پژوهشی نمی‌باشد. متفکران مختلفی همچون علامه طباطبایی (ره)، علامه محمدتقی جعفری تبریزی (ره)، علامه حسن‌زاده آملی، آیت‌الله جوادی آملی، حجت الاسلام و المسلمین پارسانیا، غلامحسین دینانی، رضا داوری

اردکانی، حسین کچوئیان، سیدحسین نصر، عبدالکریم سروش، محمد مجتهد شبستری، مصطفی ملکیان، مهدی گلشنی، عبدالحسین خسروپناه و... درخصوص نسبت و رابطه میان علم و دین به بحث و پژوهش پرداخته‌اند و در این باره نیز آثار متعددی را به رشته تحریر درآورده‌اند، اما ایده مورد نظر این مقاله به‌طور مشخص پیش از این طرح و تشریح نشده‌است.

هریک از متفکران مورد اشاره در سطر بالا، دارای آثار و پژوهش‌های متعددی هستند که در آنها تلاش شده تمدن مدرن و اصول معرفتی آن را مورد کنکاش مفهومی قرار دهند و موضع معرفتی خود در این مناقشه را صورت‌نبدی و عرضه کنند. اما در این بین جامعه‌شناسی برهانی، با توجه به مختصات مورد نظر نگارنده، مفهومی است که می‌توان ریشه‌های آن را تنها در آثار آیت‌الله جوادی آملی جستجو کرد. هرچند که این مفهوم با این وضوح در کتب و مقالات ایشان، یافت نمی‌شود، ولیکن برخی از ریشه‌های معرفتی آن در آثار فلسفی و تفسیری ایشان قابل رویت و تشخیص است.

یافته‌های پژوهش

طبقه‌بندی جریان‌های فکری میدان منازعه نسبت دین و علوم اجتماعی متجدد

در ابتدا تلاش می‌شود به پرسش اول مقاله، که به دنبال ارائه تصویری طبقه‌بندی‌شده از میدان منازعه مباحث حوزه نسبت دین و علوم اجتماعی متجدد است، پاسخ داده شود. با وقوع رنسانس و انقلاب علمی در اروپا، دستاوردهای علوم تجربی و یافته‌های علوم انسانی - اجتماعی از مرزهای محل تولد خود خارج و راهی سایر جوامع شدند. در نتیجه این ورود که جامعه ایرانی نیز از آن جمله بوده، گرایش‌های مختلفی شکل گرفتند که طیفی از موافقان تا مخالفان را در برمی‌گرفت. با عنایت به وقوع تغییرات بنیادین اجتماعی - سیاسی در جامعه ایرانی پس از انقلاب اسلامی، این مباحث به عرصه منازعه‌ای تبدیل شد که در حال حاضر دربرگیرنده گروه‌های مختلف با مواضع و دیدگاه‌های متنوعی است. جریان‌اتی که هر یک نسبت به ماهیت علم، روش صحیح کسب معرفت علمی و علوم اجتماعی دینی مواضع خاصی را اتخاذ می‌کنند. موفقیت در نظریه‌پردازی درباره جامعه ایرانی منوط به شناخت و ارائه دسته‌بندی از این میدان منازعه جهت ایجاد نظم فکری است.

در صورت مطالعه عمیق و هدفمند آثار مرتبط با این مباحث، می‌توان نظمی پنهان را میان صاحب نظران این میدان منازعه مشاهده کرد که فرضیه وجود بی‌نظمی جریانی در این عرصه را به‌طور کامل رد می‌کند. براساس یافته‌های پژوهش، دیدگاه‌های میدان منازعه علم متجدد و علم دینی در ایران پس از انقلاب اسلامی، بدون تعیین اولویت شناختی و اعتبار محتوایی، در قالب سه دیدگاه کلان طبقه‌بندی می‌شوند: (۱) دیدگاه علم تجدیدطلب، (۲) دیدگاه پیرایه‌زدا و (۳) دیدگاه سنت‌گرای اسلامی.

از نظر دیدگاه اول (علم تجدیدطلب)، معرفت دارای اقسامی است که در عرض یکدیگر هستند و معرفت تجربی (اعم از طبیعی و انسانی (جامعه‌شناختی)) نیز به‌عنوان یکی از اقسام معرفت، براساس معیار روش تجربی از دیگر اقسام معرفت که با روش‌های غیرتجربی (نقل، شهود و برهان) به مطالعه می‌پردازند جدا می‌شود. به‌عبارت‌دیگر، علمی بودن معرفت تجربی در این دیدگاه، صرفاً زمانی مورد تأیید است که گزاره‌های پیشنهادی که در قالب فرضیه (با استخراج از هر منبع در مقام گردآوری) ارائه می‌گردد، امکان آزمون تجربی از طریق مکانیسم روش‌شناختی ابطال‌گرایی را داشته‌باشد. بر همین اساس، این دیدگاه به‌طور کلی علم دینی یا جامعه‌شناسی اسلامی را رد کرده و تنها بر معرفت تجربی مدرن صحه می‌گذارد (سروش، ۱۳۶۶ و ۱۳۷۶ و ۱۳۷۵ و ۱۳۸۷؛ ملکیان، ۱۳۸۷؛ مجتهد شبستری، ۱۳۷۵).

دیدگاه دوم (پیرایه‌زدا)، که شامل دو جریان مکتب تفکیک و فرهنگستان علوم اسلامی می‌شود، ذیل فصول مشترک نظری خود بر این باور هستند که پس از رنسانس و آغاز دوران تجدید، انسان متجدد، دین و عالم متعالی را نفی کرده و به‌جای آن، اومانیزم و انسان‌محوری را جایگزین خدامحوری کرده‌است. نتیجه این انکار پی‌ریزی تمدن و علمی بود که با اصالت دادن به عالم مادی تلاش می‌کند بدون هدایت معرفت وحیانی، به شناخت و کشفیات تجربی نائل آید. به‌عبارت‌دیگر، تجدید جریان و کلیتی به‌هم پیوسته است که با انکار دین، ارتباط میان حیات این جهانی و معنویت را قطع کرده و تلاش می‌کند همه امور را در وجود مادی آن تفسیر کند. بر همین اساس، لازم است با اتکا بر معرفت وحیانی (شامل قرآن و کلام معصومین (علیهم السلام))، علم دینی اعم از طبیعی و اجتماعی را جایگزین علم مدرن نمود (حکیمی، ۱۳۶۴ و ۱۳۸۴؛ نصیری، ۱۳۸۱؛ میرباقری، ۱۳۸۳ و ۱۳۸۵ و ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷؛ هاشمی حسینی، ۱۳۸۰ و ۱۳۸۵).

اما دیدگاه سوم (سنت‌گرای اسلامی) بر این نظر است که علم تجربی متجدد دانشی سکولار است که از فلسفه الحادی منشعب شده و تلاش دارد با انکار معرفت‌های متافیزیکی و نیز با اصالت دادن به وجود مادی از طریق روش تجربی استقرایی، قوانین طبیعت را بشناسد و بر آن مسلط شود. براساس این دیدگاه، علوم تجربی، به‌طور ذاتی، الحادی (نافی هویت علمی وحی، شهود و عقل) نبوده و هیچ اقتضایی نیز به این نوع از جهان‌بینی‌های غیردینی ندارد؛ اما علم متجدد به دلیل قرار گرفتن ذیل فلسفه‌های الحادی، از جایگاه و محدوده‌های اصلی معرفت تجربی خارج شده و به ابزاری جهت نیل به اهداف غیردینی این جهان‌بینی‌ها تبدیل شده است. براساس دیدگاه سنت‌گرای اسلامی، علم تجربی (اعم از علوم طبیعی و اجتماعی) قسمی از معرفت است که در کنار دیگر طرق معرفتی (و حیانی، شهود و عقلی) از شأن معرفت‌زایی برخوردار است. به این معنا که این علم می‌تواند با توجه به طبیعت به‌عنوان نظام تکوین خداوند، به شناخت (طبیعی و اجتماعی) دست یابد و امر واقع را کشف کند. در این دیدگاه، اگر فلسفه اولی در رأس هرم علم قرار داشته باشد، علم تجربی می‌تواند به صورت یقینی، امر واقع را کشف کند. زیرا یگانه روش دستیابی به نتایج یقینی، روش قیاس تجربی است. بدین ترتیب، اگر علم کشف مبرهن و یقینی امر واقع باشد، سکولار و غیرالهی نیست و می‌توان آن را علم دینی دانست (جوادی آملی، ۱۳۸۶ الف و ۱۳۸۶ ب و ۱۳۸۶ ج؛ پارسانیا، ۱۳۷۹ و ۱۳۸۰ و ۱۳۸۱ و ۱۳۸۳ و ۱۳۸۵ و ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷ الف و ۱۳۸۷ ب و ۱۳۹۱).^۱

همان‌گونه که پیداست، با اتکا بر نگرشی بلندنظرانه به این عرصه فکری، شاهد اختلافات بنیادین میان جریانات فکری این حوزه می‌باشیم که در نتیجه اختلاف نظری موجود، تنوعی غیرقابل جمع، جهت نظریه‌پردازی حادث شده است. مسئله‌ای که تداوم آن بیش از پیش باعث دور شدن متفکران و جامعه‌شناسان از داشتن طرحی جامع و قابل حصول جهت مفهوم‌سازی و نظریه‌پردازی اجتماعی درباره جامعه ایرانی می‌شود. حجم زیادی از توان این جریانات به دلایل مختلف صرف نقد جریان دیگر، ذیل مباحث «فلسفه مضاف» می‌گردد. این موضوع در جایگاه

۱. تشریح تفصیلی دیدگاه‌های مزبور همراه با زیر شاخه‌های آنان و نقاط افتراق و اشتراکشان در مقاله دیگری از نگارنده در فصلنامه نظریه‌های اجتماعی متفکران مسلمان، سال سوم، شماره اول، زمستان ۱۳۹۳ چاپ شده است.

۲. به‌طورکلی می‌توان از فلسفه مضاف دو تعریف ارائه داد: فلسفه مضاف به علوم: به نوعی از فلسفه مضاف به علوم گفته می‌شود که در آن، علمی از علوم مضاف‌الیه فلسفه قرار گرفته است. بنابراین، فلسفه مضاف به علوم را

می‌توان دانشی دانست که با رویکردی تاریخی یا منطقی به پرسش‌های بیرونی دانش‌های درجه اول می‌پردازد. فلسفه مضاف به حقایق: به نوعی از فلسفه مضاف به حقایق گفته می‌شود که در آن حقیقتی از حقایق، نه علمی از علوم، مضاف‌الیه فلسفه قرار گرفته‌است. بنابراین، فلسفه مضاف به حقایق را می‌توان دانشی دانست که با رویکردی تاریخی یا منطقی به پرسش‌های درونی واقعیت‌ها پاسخ می‌دهد. براساس تعاریف فوق، می‌توان فلسفه‌های مضاف را به چهار قسم تقسیم نمود زیرا فلسفه یا به علم اضافه می‌شود یا به واقعیت. هر یک از این دو نوع نیز با رویکرد تاریخی دارند یا رویکرد منطقی. با این نوع نگاه، چهار قسم فلسفه مضاف با اوصاف زیر به دست می‌آید. ۱. فلسفه مضاف به علوم با رویکرد تاریخی: شامل فلسفه معرفت دینی، فلسفه علوم تجربی، فلسفه علوم اجتماعی و... می‌شود با این ویژگی‌ها: الف) اطلاق این نوع فلسفه مضاف منوط به تحقق دوره تاریخی علمی است که مضاف‌الیه قرار گرفته‌است. ب) از آنجاکه این دانش با طرح پرسش‌های ناظر به علم مضاف‌الیه نظیر پرسش از تعریف، روش و رابطه آن علم با علوم دیگر سروکار دارد و درباره علوم و جهان دوم است، دانشی درجه دوم به شمار می‌آید. ج) این دسته از فلسفه‌های مضاف پس از تحقق رشته علمی، به طرح پرسش‌های برون علمی می‌پردازند. د) وجه تسمیه این نوع از دانش به فلسفه، رویکرد کلان و ناظرگونه آن به علوم است. ۲. فلسفه مضاف به علوم با رویکرد منطقی: از جمله ویژگی‌های فلسفه مضاف به علوم با رویکرد منطقی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: الف) از آنجاکه این دانش با طرح پرسش‌های ناظر به علم مضاف‌الیه نظیر تعریف، روش و رابطه آن علم با علوم دیگر سروکار دارد، دانشی درجه دوم به شمار می‌آید. ب) این دسته از فلسفه‌های مضاف درصددند تا به طرح پرسش‌های برون علمی بپردازند. ج) با توجه به اینکه مضاف‌الیه این نوع از فلسفه‌های مضاف هنوز تحقق پیدا نکرده و تاریخی را پشت سر نگذاشته‌است، نمی‌توان با رویکرد توصیفی - تاریخی به پرسش‌های بیرونی آن پاسخ داد. د) تنها می‌توان با رویکردی منطقی و استدلالی پرسش‌های بیرونی آن علم را مطرح کرد و در مقام بایسته و نه تحقق، به بررسی تعریف، روش و رابطه آن علم با علوم دیگر پرداخت. و) تمام فلسفه‌های علوم تجربی دینی، از جمله فلسفه علم اقتصاد اسلامی (نه فقه یا مکتب اقتصاد اسلامی) و نیز فلسفه منطق فهم دین (نه اصول فقه یا مناہج التفسیر) از جمله فلسفه مضاف به علوم با رویکرد منطقی‌اند. ۳. فلسفه مضاف به واقعیت‌ها با رویکرد تاریخی: فلسفه مضاف به واقعیت‌ها با رویکرد تاریخی از مشخصات زیر برخوردار است: الف) از آنجاکه پیرامون واقعیت‌ها و جهان اول سخن می‌گوید، دانش درجه اول محسوب می‌شود. ب) وظیفه این نوع فلسفه مضاف طرح پرسش‌های درونی واقعیت‌هاست. ج) با رویکردی تاریخی به بررسی هویت تاریخی پدیده می‌پردازد. د) اطلاق این نوع فلسفه مضاف منوط به تحقق دوره تاریخی واقعیتی است که مضاف‌الیه قرار گرفته‌است. و) فلسفه زبان، فلسفه جامعه و فلسفه انسان را می‌توان نمونه‌هایی از این قسم نام برد؛ زیرا جامعه، زبان و انسان تاریخی را پشت سر گذاشته‌اند. بنابراین، می‌توان با روش تاریخی و توصیفی به پاسخ‌های مربوط به پرسش‌های درونی درباره آنها دست یافت. ۴. فلسفه مضاف به واقعیت‌ها با رویکرد منطقی: ویژگی‌های زیر نشان‌دهنده فلسفه مضاف به واقعیت‌ها با رویکرد منطقی است: الف) از آنجاکه پیرامون واقعیت‌ها و جهان اول سخن می‌گوید، دانش درجه اول محسوب می‌شود. ب) این نوع فلسفه مضاف تحلیل عقلی موضوع معین یعنی واقعیت خارجی یا ذهنی یا علوم سروکار دارد. ج) این نوع از فلسفه مضاف درصدد یافتن پاسخ برای پرسش‌های درونی واقعیت‌هاست. د) با قطع نظر از تحقق و یا عدم تحقق تاریخی واقعیتی

خود اهمیت بسزایی دارد در صورتی که به تنها نقطهٔ اختلافی، تبدیل نشده و افق روشنی را جهت اجماع اولیه و حداقلی به دنبال داشته باشد. به بیان دیگر، هرچند مباحث مربوط به فلسفهٔ مضاف مقدمه‌ای (ضروری) جهت ورود به فضای دانش، جهت مطالعهٔ علمی موضوع، روش و غایت علم می‌باشد ولی نمی‌توان سال‌های متمادی به مباحث معرفت‌شناختی و روش‌شناختی پرداخت و تمام منازعات را متوقف به این موضوعات نمود، بدون آنکه برای نحوه و زمان ورود به دانش اجتماعی برنامه‌ای داشت. بر این اساس، این متن بر ایده‌ای جدید (و در عین حال نیازمند پردازش و کنکاش عمیق‌تر) تأکید دارد که می‌تواند همچون راه‌حلی در عرصهٔ منازعات جامعهٔ علمی حول موضوع «علم جامعه‌شناسی» ظاهر شود: «جامعه‌شناسی برهانی»^۱. این مفهوم ایده‌ای است که نیازمند تشریح مختصات مفهومی بوده تا جزئیات آن روشن و واضح شود. تفاوت این مفهوم با مفاهیم و رشته‌های نزدیک، تعیین مبانی معرفت‌شناختی و ترسیم مختصات روش‌شناختی آن، گام‌هایی است که در ادامه به آن پرداخته می‌شود.

مختصات معرفت‌شناختی و روش‌شناختی جامعه‌شناسی برهانی

در ادامه و در پاسخ به پرسش دوم مقاله، مختصات معرفت‌شناختی و روش‌شناختی جامعه‌شناسی برهانی تشریح می‌شود. پیش از واکاوی و تشریح اصول معرفتی و روشی، لازم است در چارچوب تعیین نسبت میان این مفهوم و مفاهیم نزدیک به آن، تفاوت‌های موجود تشریح شود تا هرچه بیشتر پایه‌های معنایی مفهوم جامعه‌شناسی برهانی روشن و استوار گردد. «فلسفهٔ جامعه‌شناسی»^۲، «جامعه‌شناسی فلسفه»^۳ و «جامعه‌شناسی علم»^۴ از جمله مفاهیم و رشته‌های تخصصی هستند که دارای مشابهت‌های لفظی با جامعه‌شناسی برهانی هستند؛ و لیکن از نظر مفهومی میان آنها افتراقات قابل توجه و ماهوی وجود دارد که باعث تمایز میان آنها

موردنظر، به طرح پرسش‌های درونی می‌پردازد. فلسفه‌های مضافی نظیر فلسفهٔ حیات، فلسفهٔ زبان، فلسفهٔ ذهن، فلسفهٔ نفس، فلسفهٔ معرفت، فلسفهٔ دین و فلسفهٔ هستی از این نوع می‌باشند (خسروپناه، ۱۳۸۹: ۳۵-۴۱).

^۱ Discursive sociology

^۲ philosophy of sociology

^۳ sociology of Philosophy

^۴ sociology of science

می‌شود. این تمایزات پس از تشریح مختصات مفهومی جامعه‌شناسی برهانی که در ادامه ذکر می‌شود، آشکار می‌گردد.

در نقطه آغاز، «جامعه‌شناسی برهانی» با تمرکز بر داعیه اصلی «فلسفه جامعه‌شناسی»، بر این نکته تأکید می‌کند که تمامی نظریه‌های جامعه‌شناختی با ابتنا بر «پیش فرض‌های فلسفی»^۱ تدوین و صورت‌بندی شده‌اند. نتایج مطالعات عقلی فلسفه جامعه‌شناسی، نشان داده‌است که تصور کردن نظریه‌های جامعه‌شناسی همچون آینه‌ای، که منعکس‌کننده تمام‌نمای واقعیت اجتماعی هستند، برداشتی غلط و نارساست. چراکه تمامی متفکران این دانش با ابتنا بر پیش‌فرض‌هایی فلسفی، نظریه‌های خود را عرضه نموده‌اند. این به‌معنای عدم جدایی دانش از ارزش است که همواره مورد تأکید جریان‌ات پوزیتیویستی و تفسیری قرار داشته‌است (کرایب و بنتون، ۱۳۸۴: ۱۰-۴۴؛ سیدمن، ۱۳۸۵؛ Gouldner، 1973). در نتیجه این مطالعات عقلی، روشن شده‌است که متفکرین نظریه‌پرداز، با اتکا بر این پیش‌فرض‌ها، اصول معرفت‌شناختی، جهان‌شناختی و انسان‌شناختی خاصی را برگزیده‌اند که همچون بنیانی اساسی، نظریات جامعه‌شناختی آنان را پشتیبانی می‌کند. در واقع، پیش‌فرض‌های فلسفی متفکران اجتماعی را به مسیرهای خاصی جهت نظریه‌پردازی اجتماعی راهبری می‌نماید. بدین ترتیب، می‌توان اذعان داشت که نظریه‌های اجتماعی ریشه در پیش‌فرض‌های فلسفی دارند و از این اصول بنیادین عقلی منبعث شده‌اند. «پوزیتیویسم»^۲، «ماتریالیسم»^۳، «ایده‌آلیسم»^۴، «اگزیستانسیالیسم»^۵ از جمله مکاتب فلسفی است که نظریه‌پردازان جامعه‌شناس هر یک به‌نحوی آگاهانه یا ناآگاهانه به آنها وابستگی فکری داشته‌اند و در نتیجه همین وابستگی، به‌نحو خاص و متفاوتی نظریات خود را صورت‌بندی نموده‌اند (شرت، ۱۳۹۰ و فی، ۱۳۸۹ و رووت، ۱۳۸۹).

بر همین اساس، جامعه‌شناسی برهانی با این ایده اولیه و غیرقابل انکار آغاز می‌کند که نظریه‌پردازی در جامعه‌شناسی محقق نمی‌گردد مگر آنکه، بنیادها و پیش‌فرض‌های فلسفی که

۱. philosophical assumptions

۲. positivism

۳. materialism

۴. idealism

۵. existentialism

تعیین‌کننده اصول معرفت‌شناختی، جهان‌شناختی و انسان‌شناختی نظریه می‌باشند، پی‌ریزی شوند. اما تعیین بنیادها و پیش‌فرض‌ها، در واقع، نتیجه نوعی انتخاب و گزینش است (پائولین، ۱۳۸۰ و بنتون و کرایب، ۱۳۸۴). به عبارت دیگر، همان‌گونه که ذکر شد، ضرورت ایجاب می‌کند که نظریه‌پرداز پیش از تدوین نهایی نظریه خود، پیش‌فرض‌های فلسفی خود را تعیین نماید. این امر مستلزم انتخاب میان مکاتب و رویکردهای مختلف فلسفی موجود یا طرح ایده فلسفی جدیدی است. آنچه در این بین حائز اهمیت است، امر «انتخاب و گزینش» است که از سوی نظریه‌پرداز صورت می‌گیرد.

به واسطه این انتخاب، نظریه‌پرداز در چارچوب فکری خاصی قرار خواهد گرفت که آن مکتب فلسفی صورت‌بندی نموده‌است. در این چارچوب، نظریه‌پرداز هستی، انسان و جامعه انسانی را براساس بنیادهای فلسفی منتخب، تعریف کرده که از بطن آن مختصات جامعه مطلوب ترسیم می‌گردد. به عبارت دیگر، هر نظریه‌پرداز اجتماعی در پس نظریه خود تصویری از ویژگی‌های «جامعه مطلوب»^۱ ترسیم می‌نماید که علت شکل‌گیری آن، پیش‌فرض‌های فلسفی است که نظریه‌پرداز به آن وابستگی فکری دارد. این امر می‌تواند آگاهانه و بیان‌شده یا ناآگاهانه و مستتر باشد. مکاتب پوزیتیویستی، تفسیری، هرمنوتیکی، رئالیسم انتقادی، پسا ساختارگرایی و... از جمله مکاتبی هستند که متفکرین آنها با ابتنا بر پیش‌فرض‌های فلسفی مختلفی نظریه‌های خود را صورت‌بندی و عرضه نموده‌اند. در تمامی آنها می‌توان با کنکاش‌های دقیق عقلی، ریشه‌ها و بنیادهای فلسفی‌شان را استنباط و آشکار نمود و مختصات جامعه مطلوب از منظر هر دیدگاه را استخراج کرد (Mouzelis، ۲۰۰۸؛ بنتون و کرایب، ۱۳۸۴).

جامعه‌شناسی برهانی با آشکار نمودن «ریشه‌های فلسفی نظریه‌های جامعه‌شناختی»^۲ مرکز مباحث نظری در عرصه نظریه‌پردازی اجتماعی را از موضوعات روبنایی به سمت اصول زیربنایی و بنیادین، هدایت و منتقل می‌کند که تا پیش از این، یا مورد توجه جدی قرار نداشته یا آنکه به مباحث جزئی در فلسفه جامعه‌شناسی تقلیل پیدا می‌نمود. در واقع، جامعه‌شناسی برهانی تلاش می‌کند در این مرحله با استعانت از فلسفه، به‌عنوان دانشی عمیق، و با استفاده از روش «قیاس تجربی»، مختصات جامعه مطلوب نظریه‌پردازان را مورد کنکاش نظری قرار دهد و با

^۱ Ideal Society

^۲ The Philosophical Roots Of Sociological Theory

اعطای نقش مرکزی به این مباحث، دریچه جدیدی را به روی جامعه‌شناسی بگشاید. در این تلاش نظری، از یک سو وابستگی‌های فلسفی نظریه‌پردازان اجتماعی با کشف و استخراج بنیادها و پیش‌فرض‌های فلسفی آنان روشن و تشریح می‌گردد و از سوی دیگر، با اتکا بر روش منطقی استدلال مبرهن، امکان ارزیابی و مقایسه نیز فراهم می‌گردد. فراهم شدن بستر مقایسه و رجحان، نقطه تمایز مسیر «جامعه‌شناسی برهانی» از «فلسفه جامعه‌شناسی» است؛ کنکاش عقلی در نظریه‌های جامعه‌شناسی و فهم ریشه‌ها و بنیادهای فلسفی تفکر اجتماعی حد نهایی پروازهای علمی این رشته تخصصی است. فلسفه جامعه‌شناسی با حصول و دستیابی به این بنیادها و پیش‌فرض‌ها که در لایه‌های عمیقی از تفکر اجتماعی قرار دارند، خاتمه یافته و به سپهر ارزیابی و سنجش پیش‌فرض‌های فلسفی راه نمی‌برد. البته این محدودیتی ضروری برای اینگونه تبعات فکری نبوده و امکان فراتر رفتن جهت نائل آمدن به ارزیابی نظریه‌های اجتماعی فراهم است. اما بخش‌های زیادی از مطالعات فلسفه جامعه‌شناسی به فهم و استخراج پیش‌فرض‌های فلسفی اختصاص می‌یابد و ارزیابی و مقایسه میان این بنیادها به نحوی به حاشیه رانده می‌شود. اما جامعه‌شناسی برهانی پس از فهم و شناخت پیش‌فرض‌های فلسفی، نظریات جامعه‌شناختی را مقابل این پرسش قرار می‌دهد که چرا از میان الگوها و مدل‌های مختلف جامعه مطلوب، این مدل انتخاب شده است؟ آغاز حرکت (سلبی و انتقادی) جامعه‌شناسی برهانی پس از مطالعات نظری- فلسفی، ارزش‌مدارانه و ارزش‌گذارانه است. در این تلاش فکری، هر متفکر و نظریه‌پرداز اجتماعی بایستی به سمت شفافیت و بیان مبرهن دلایل انتخاب الگوی جامعه مطلوب خود، که در پس زمینه نظریه‌اش قرار دارد، سوق داده شود.

همان‌گونه که پیش از این ذکر شد و ام‌داری نظریه‌پرداز به پیش‌فرض‌های فلسفی که به معرفت‌شناسی، جهان‌شناسی و انسان‌شناسی‌های خاصی منتج می‌شود، باعث بطلان این ایده اثباتی و تفسیری می‌گردد که نظریه‌های جامعه‌شناسی تنها انعکاس‌دهنده واقعیت اجتماعی (صورت بیرونی کنش اجتماعی یا آگاهی و معنا به‌عنوان ابعاد درونی کنش اجتماعی) است. ایده‌ای که از اصل کلی جدایی دانش از ارزش نشئت گرفته و داعیه امکان انفکاک کامل تحقیقات علمی از ارزش‌های اجتماعی را دارد (Beyant, 1985 و knorr-cetina, 1981 و استرول، ۱۳۹۰: ۱۶-۱۳۶). اما آیا جامعه‌شناسی برهانی مدعی «نسبی‌گرایی»^۱ و عدم امکان

۱. Relativism

شناخت امر اجتماعی است؟ پاسخ منفی است. جامعه‌شناسی برهانی، درحالی‌که مدعی ارتباط وثیق میان دانش اجتماعی و ارزش‌های انسانی است، با طرح ایدهٔ دوم خود، به «عینیت»^۱ باوری علم تجربی وفادار می‌ماند. البته این عینیت‌باوری با آنچه مورد تأکید رویکرد پوزیتیویستی است تفاوت‌های جدی دارد.

جامعه‌شناسی برهانی با پذیرش «اصل واقعیت» و «وجود راه شناخت واقعیت» ضمن مخالفت با منکرین اصل واقعیت (سوفسطایی‌ها) و شکاکیون، به‌عنوان منکرین وجود راه متقن و صحیح شناخت واقعیت، بر «پدیده‌های اجتماعی» به‌عنوان واقعیت‌هایی موجود و مستقل از ذهن و وجود انسانی تأکید می‌نماید. حرکت آغازین جامعه‌شناسی برهانی، توجه به واقعیت‌های اجتماعی موجود و انضمامی است. در واقع، موضوعات جامعه‌شناسی برهانی، همچنان پدیده‌های واقعی اجتماعی هستند که در بطن روابط اجتماعی ساری و جاری می‌باشند. اما نقطهٔ تمایز، در روش استنتاج قوانین اجتماعی است که نیازمند تشریح می‌باشد.

جامعه‌شناسی برهانی با نقد عقلی روش «استقرا»، مقدمهٔ سلبی روش مورد نظر خود را پی‌ریزی می‌کند. مشکل مهم مستتر در استقرا (که در آن از مقدمات جزئی، نتایج کلی حاصل می‌آید)، آن است که این روش هرگز قانونی که ویژگی علمی و یقینی را داشته‌باشد نتیجه نمی‌دهد. چراکه ویژگی اصلی قانون علمی کلی بودن آن است، درحالی‌که استقرا بر مشاهدات جزئی استوار است. بر همین اساس، در نتیجهٔ مشاهدهٔ تعداد زیادی مشاهدات جزئی، نمی‌توان به قانونی کلی دست یافت. چراکه تمامی آن مشاهدات ناظر بر حادثه‌ای خاص در زمان و مکانی خاص است. در صورتی، استنتاج قانون کلی امکان تحقق دارد که در کنار مشاهدهٔ چند مصداق جزئی، اصول کلی مانند قانون «علیت»، «سنخیت» و «ضرورت» پذیرفته شوند. قوانینی که منتج از استقرا نبوده و امکان حصول آنها از طریق روش‌های تجربی - حسی آنگونه که مورد تأکید این مکتب فلسفی می‌باشد نیز وجود ندارد (گیلیس، ۱۳۸۱ و چالمرز، ۱۳۸۳).

به‌همین خاطر، نه تنها نمی‌توان قضایای علمی را از طریق استقرا و مشاهدهٔ موارد جزئی متعدد، اثبات قطعی نمود، بلکه تأیید احتمالی آنها نیز امکان‌پذیر نیست. چراکه مشاهدهٔ گزاره‌های متعدد موافق نیز، راه به یک نتیجهٔ کلی و یقینی نمی‌برد؛ این تعدد مشاهده‌های

۱ Objectivity

۲ Induction

تأییدکننده، تنها می‌تواند نوعی اثر روانی ایجاد کند. «ابطال‌گرایی»^۱ نیز نمی‌تواند روشی عقلی و یقینی جهت دستیابی به نتایج قابل اطمینان باشد. چراکه ابطال یک فرضیه توسط یک مورد مخالف، زمانی پذیرفتنی است که پیش از آن یک اصل و قاعده کلی پذیرفته شده باشد: «جمع نقیضین محال است». بنابراین این روش نیز زمانی مورد قبول است که برخی از گزاره‌های غیرتجربی پذیرفته شده باشد. براین اساس، زمانی می‌توان به نتایج یقینی علمی رسید که تلاش شود از طریق روش «قیاس تجربی» به نتیجه دست یافت (جوادی آملی، ۱۳۸۶ الف: ۱۲۹-۱۷۳ و ۱۳۸۶ ب: ۱۱۰-۱۱۳؛ پارسانیا، ۱۳۸۵: ۵۱-۵۹ و ۱۱۱-۱۲۴).^۲ در این روش، با استفاده از قواعد کلی که در بخش کبرای استدلال قرار می‌گیرد، نتایج یقینی اخذ می‌گردد. نتایجی که می‌توان از آنها به عنوان قوانین علمی یاد کرد. تفاوت قیاس تجربی با استقرا در استفاده قیاس از قواعد کلی و غیرتجربی است که از طریق آنها تکرار مشاهدات به صورت قانونی کلی در می‌آیند، در صورتی که استقرا فاقد قوانین کلی و عقلی است و بر گزاره‌های جزئی تأکید می‌کند که از طریق تجربه و حس به دست آمده‌اند. به همین دلیل به هیچ وجه استقرا نمی‌تواند از موارد جزئی به قوانین کلی دست پیدا کند (مظفر، ۱۳۸۹، ۱۶۳-۱۵۰؛ شیخ رضایی و کرباسی زاده، ۱۳۹۱: ۳۵-۲۱۰؛ گیلیس، ۱۳۸۱).^۳

جامعه‌شناسی برهانی با به کارگیری نتایج عقلی فلسفه، مکانیسم استنتاج خود را بر گزاره‌هایی استوار می‌کند که به صورت عقلانی و یقینی اثبات شده‌اند. قواعد و قضایایی که اثبات آنها بر عهده کاوش‌های عقلی و فلسفی است؛ و از آنجایی که فلسفه اولی - که به احکام موجود از

۱. Refutationism

۲. در یک تقسیم‌بندی منطقی، اقسام استدلال به سه قسم تقسیم می‌شود: ۱- اسقرا، ۲- تمثیل و ۳- قیاس. اسقرا استدلال از جزئی به کلی؛ تمثیل استدلال از جزئی به جزئی؛ و قیاس استدلال از کلی به جزئی است. قیاس نیز به تناسب انواع مقدمات و اغراض به پنج قسم شعری، خطابی، جدلی، مغالطی و برهانی تقسیم می‌شود و در بین آنها، قیاسات برهانی که مفید علم و دانش یقینی هستند، خود به اقسامی تقسیم می‌شوند: اولیات، فطریات، حسیات، حدسیات، مجربات و متواترات (صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۸: ۲۲۸؛ جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۱۲۹-۱۵۷).

۳. بدین ترتیب، روش استقرا، نمی‌تواند به قوانین یقینی دست یابد؛ و اگر کاشف امر واقع دانستن را به معنای دستیابی به قوانین علمی بدانیم، این روش نمی‌تواند به آن دست پیدا کند. و لیکن اگر کشف امر واقع را در قالب تک گزاره‌های جزئی در نظر بگیریم، این روش می‌تواند امر واقع را کشف نماید؛ با این شرط که در آن قضیه جزئی نیز باید برخی از قواعد کلی از جمله «استحالة اجتماع و ارتفاع نقیضین» پذیرفته شود تا بتواند نسبت به آن گزاره اطمینان پیدا کرد.

جهت موجود بودن آن می‌پردازد - اتکا به مقدمات «اولیات و فطریات»^۱ در قیاس برهانی دارد، به نتایج یقینی نیز می‌رسد. نتایجی که اگر فلسفه نتواند آنها را اثبات کند، وصول به یقین در یافته‌های جامعه‌شناختی نیز غیرممکن می‌شود. چراکه نتایج یقینی زمانی حاصل می‌شود که این قضایا، کبرای مورد استفاده در قیاسات تجربی را تشکیل بدهند. بدین ترتیب، فلسفه، «اصول موضوعی»^۲ علوم مختلف از جمله جامعه‌شناسی را تأمین می‌کند و از این طریق راه وصول به یقین را در آنها فراهم می‌کند. البته این بدان معنا نیست که جامعه‌شناسی برهانی مدعی وصول به نتایج یقینی در مطالعات اجتماعی است، چراکه حصول نتایج یقینی که به‌طور قطع دارای اطمینان عقلی باشد، به‌ندرت روی می‌دهد؛ جامعه‌شناسی برهانی بر این نکته تأکید دارد که همین اندازه که یافته‌های جامعه‌شناختی بتوانند از مرز گمان و ظن فراتر بروند و در حد اطمینان عقلایی قرار گیرد، به نتایج معتبر رسیده است. این بدان معناست که جامعه‌شناسی برهانی تلاش می‌کند با به‌کارگیری گزاره‌های عقلانی، قدرت استنتاج خود از واقعیت‌های جزئی اجتماعی را هرچه بیشتر از ظنّیات دور و به سپهر نتایجی با درصد بیشتری از اطمینان عقلی، نزدیک‌تر نماید. این تصمیم منجر به حفظ شأن علمی جامعه‌شناسی به جهت توجه به عینیت و واقعیت‌های اجتماعی هم‌زمان با حصول نتایج هرچه قابل اطمینان‌تر می‌گردد.

علاوه بر این موضوع، جامعه‌شناسی برهانی با به‌کارگیری روش قیاس تجربی می‌تواند میان نظریه‌های اجتماعی مختلف به داوری نیز بپردازد و با ارزیابی پیش‌فرض‌های فلسفی و اصول موضوعه آنها، به مقام رجحان نائل آید. روش قیاس تجربی و برهان، جامعه‌شناسی برهانی را نسبت به افتادن در دام نسبی‌گرایی (معرفتی، اجتماعی و فرهنگی) نیز حفظ می‌کند. چراکه قضایای عقلی - یقینی که در فلسفه^۳ اولی اثبات شده‌اند، معیارهای داوری متقنی را در اختیار

۱. اولیات، از جمله مقدمات، قیاس برهانی است که برای ثبوت محمول برای موضوع آن، نه نیازمند به سبب درونی باشد و نه محتاج سبب بیرونی. یعنی ثبوت محمول برای موضوع ضروری است. مانند اصل واقعیت، وجود علم، استحاله اجتماع و ارتفاع نقیضین. فطریات هم قضایایی هستند که صدق آنها بدیهی است و لیکن برای ثبوت محمول آنها نسبت به موضوع، می‌توان دلیل اقامه کرد. دلیل آنها هم امری است که همواره با قضیه موجود است و مخفی نیست. مانند بطلان دور، ضروری بودن ثبوت هر شی برای خود و محال بودن سلب هر شی از نفس خود، بزرگتر بودن کل از جز (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۱۴۵-۱۴۹).

۲. اصول موضوعی، قضایایی هستند که از یک علم دیگر وارد علم دوم می‌شود و در علم دوم بدون آنکه اثبات شده‌باشد، به دلیل اعتمادی که متعلم به معلم یا صاحبان علم اول دارد، مورد قبول قرار می‌گیرد و اگر قضیه‌ای که از علم دیگر اتخاذ شده مود اعتماد متعلم نیز نباشد، مصادره نامیده می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۱۵۹-۱۶۰).

جامعه‌شناسی قرار می‌دهد که آن را از نسبی‌گرایی دور نگه می‌دارد. مسئله‌ای که به جهت عدم توجه به گزاره‌های عقلی و یقینی گریبان‌گیر مکتب انتقادی شده که در نتیجه آن «تفاهم بین الاذهانی» به‌عنوان نقطه‌نهایی ارتباطات اجتماعی جهت حصول به اجماع اجتماعی معرفی می‌گردد (Mouzelis, ۲۰۰۸: ۱۰۱-۱۰۴؛ Layder, ۲۰۰۴: ۲۱۳-۲۳۹؛ تایشمن و وایت، ۱۳۸۶: ۲۹۴-۳۲۰).

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

به‌رغم ادعای جریان نظریه‌پردازی مدرن، میان دانش و ارزش جدایی وجود نداشته و در لایه پنهانی نظریه‌های مدرن و همچنین پست مدرن، پیش‌فرض‌های جهان‌شناختی، معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی وجود دارد که ترسیم‌کننده مختصات الگوی جامعه مطلوب می‌باشد. ایده‌های لیبرالیسم، آرمان‌هایی است که طی کنکاش‌های مفهومی و نظری می‌توان از بطن محتوا و صورت نظریه‌های مدرن و پست مدرن جامعه‌شناختی استنباط نمود. دانش متجدد، با ورود به جامعه ایرانی، میدان منازعه را شکل داد که اگرچه در نگاه اول، انتظام جریانی از خود به نمایش نمی‌گذارد ولی توجه دقیق و علمی به آن، نوعی طبقه‌بندی جریانی را آشکار می‌نماید که در چارچوب آن، می‌توان شاهد سه جریان کلان (شامل دیدگاه علم تجدیدطلب، پیرایه زدا و سنت‌گرای اسلامی) بود. دیدگاه اول، با نفی کامل علم دینی، بر مختصات مفهومی علم مدرن تأکید داشته و به‌طور کامل علوم اجتماعی اسلامی را رد می‌کند. در نقطه مقابل، دیدگاه دوم با رد کلیت مدرنیته و دستاوردهای آن، از جمله علم مدرن، بر رجوع مستقیم به معرفت وحیانی (شامل قرآن و کلام معصومین (علیهم السلام))، علم دینی اعم از طبیعی و اجتماعی را جایگزین علم مدرن نمود. دیدگاه سنت‌گرای اسلامی، به‌عنوان سومین رویکرد، اذعان دارد که به‌رغم عدم اقتضای ذاتی علم، دانش مدرن خود را ذیل فلسفه الحادی قرار داده و جایگاهی فراتر از مقتضیات علم تجربی برای خود ترسیم نموده‌است. در این شرایط، اگر علم تجربی ارتباط خود را با فلسفه الهی برقرار نماید و با اتکای بر روش‌های عقلانی مطمئن، تنها در حوزه علت مادی و صوری باقی بماند و در ابعاد علت‌های فاعلی و غایی اظهار ننماید، می‌تواند شأنیت معرفت‌زایی داشته‌باشد و شاهد ظهور علوم اجتماعی اسلامی باشیم. با توجه به اختلافات موجود میان دیدگاه‌های موجود، مسیر نظریه‌پردازی و مفهوم‌پردازی در زمینه دانش جامعه‌شناختی دچار

نوسان و اختلال شده که با توجه به سیر حرکتی واقعیت‌های اجتماعی و بروز انواع آسیب‌های اجتماعی لازم است که این اختلافات به حداقل ممکن کاهش یابد. براین اساس، نگارنده در مقام یک ایده‌آوله، «جامعه‌شناسی برهانی» را پیشنهاد داده و با ردّ وجود مرزهای بدون اشتراک مفهومی میان اقسام مختلف معرفت از جمله علم جامعه‌شناسی و فلسفه، بر رابطه ضروری میان این دو رشته تأکید می‌نماید. جامعه‌شناسی برهانی با به‌کارگیری قضایا و گزاره‌های عقلی و یقینی که در فلسفه اولی به اثبات رسیده‌اند، استنتاج خود (از طریق روش قیاس تجربی) را متقن و هرچه بیشتر از ظنیات دور می‌کند. نکته حائز اهمیت آن است که جامعه‌شناسی برهانی به دنبال عرضه یک نحله فکری جدید متفاوت از جریانات اثباتی، تفسیری و انتقادی جامعه‌شناسی نیست؛ بلکه در تلاش، جهت تغییر مرکز ثقل مباحث جامعه‌شناختی در حوزه نظریه‌پردازی و مفهوم‌پردازی است. به بیان دیگر، جامعه‌شناسی برهانی، بر این نکته تأکید می‌کند که بایستی تمرکز بر بنیادهای فلسفی نظریه‌های اجتماعی را به جد مورد توجه و مذاقه قرار داد و درصدد ارزیابی و سنجش آنها نیز بود. این داوری در صورتی به‌درستی محقق می‌گردد که بر پایه گزاره‌ها و قضایای عقلی - فلسفی صورت گیرد. تمامی پیش‌فرض‌های فلسفی تفکرات اجتماعی ترسیم‌کننده مختصات جامعه مطلوبی است که در پس هر نظریه اجتماعی پنهان است. امکان داوری و ارزیابی پیش‌فرض‌های فلسفی نظریه‌های جامعه‌شناختی و امکان دستیابی به نتایجی هرچه مطمئن‌تر به لحاظ عقلانی، رهاورد برقراری مجدد ارتباط فلسفه با جامعه‌شناسی است. جامعه‌شناسی برهانی با تعیین «جهان» به‌عنوان واحد تحلیل و چشم‌انداز آینده به‌عنوان واحد زمان تلاش می‌کند با اتکا بر قضایای عقلی - فلسفی به‌صورت تجربی واقعیت‌های اجتماعی را مورد مشاهده قرار دهد و درعین حال با ترسیم ارزش‌گذارانه جامعه مطلوب خود که از بطن مباحث فلسفی سر برآورده، نظریه جامعه‌شناختی خود را صورت‌بندی می‌نماید. امکان شناخت واقعیت (اجتماعی)، نظریه‌پردازی جامعه‌شناختی مبتنی بر واقعیت‌های اجتماعی، امکان ارزیابی نظریه‌های اجتماعی، امکان تأسیس عقلانی مختصات جامعه مطلوب و اتکا بر استدلال‌های مبرهن فلسفی، اصول موضوعه جامعه‌شناسی برهانی هستند که منازعات نظری و جامعه‌شناختی را به‌صورت آگاهانه به سمت ارزیابی دلایل جامعه‌شناسان در نحوه صورت‌بندی نظریاتشان سوق می‌دهد.

منابع

- آبرکرامبی، نیکولاس (۱۳۹۲)، *درآمدی بر جامعه‌شناسی*، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشر نی.
- آنتونی الیوت، برایان ترنر (۱۳۹۰)، *برداشت‌هایی در نظریه اجتماعی معاصر*، ترجمه فرهنگ ارشاد، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- استرول، اورام (۱۳۹۰)، *فلسفه تحلیلی در قرن بیستم*، ترجمه فریدون فاطمی، تهران: نشر مرکز.
- اسمیت، فلیپ (۱۳۸۳)، *درآمدی بر نظریه فرهنگی*، ترجمه حسن پویان، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- اسمیت، فلیپ و رایلی، الگزندر (۱۳۹۴)، *نظریه فرهنگی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.
- برت، پاتریک (۱۳۸۹)، *نظریه‌های جامعه‌شناسی در قرن بیستم*، ترجمه محمد خانی، تهران: رخ‌دادنو.
- برگر، پیتر (۱۳۹۳)، *دعوت به جامعه‌شناسی: نگاهی انسان‌گرایانه*، ترجمه رضا فاضل، تهران: نشر ثالث.
- پارسانیا، حمید (۱۳۷۹)، «هویت معرفتی دینی و سنت»، *فصلنامه ذهن*، فصل تابستان، شماره ۲، ص ۸۶-۹۷.
- پارسانیا، حمید (۱۳۸۰)، «قرآن و چالش‌های علم و دین»، *دو هفته نامه گلستان قرآن*، آذرماه، شماره ۹۸، ص ۱۷-۱۵.
- پارسانیا، حمید (۱۳۸۱)، «از عقل قدسی تا عقل ابزاری»، *فصلنامه بازتاب اندیشه*، فصل پاییز، شماره ۱۹، ص ۱۶-۷.
- پارسانیا، حمید (۱۳۸۳)، *تولید علم از دو منظر کاشفیت و نسبیت*، *درآمدی بر آزاداندیشی و نظریه پردازی در علوم دینی*، تهیه و تنظیم دبیرخانه نهضت آزاداندیشی، قم: مرکز مدیریت.
- پارسانیا، حمید (۱۳۸۵)، *علم و فلسفه*، تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- پارسانیا، حمید (۱۳۸۵)، *جنبش نرم‌افزاری و تحول علمی - فرهنگی*، تهران: دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی، شورای فرهنگی.
- پارسانیا، حمید (۱۳۷۹)، *جامعه‌شناسی معرفت و علم*، *هفته‌نامه ذهن*، فصل تابستان، شماره ۴، ۸۸-۱۱۶.
- پارسانیا، حمید (۱۳۸۶)، *سنت، ایدئولوژی، علم*، قم: مؤسسه بوستان کتاب.
- پارسانیا، حمید (۱۳۸۷) الف، «نسبت علم و فرهنگ»، *فصلنامه تخصصی راهبرد فرهنگ*، سال اول، شماره دوم، تابستان، ص ۶۴-۵۱.
- پارسانیا، حمید (۱۳۸۷) ب، «بازسازی علم مدرن و بازخوانی علم دینی»، *فصلنامه تخصصی راهبرد فرهنگ*، سال اول، شماره سوم، پاییز، ص ۳۲-۱۷.

- تایشمن، جنی و وایت، گراهام (۱۳۸۶)، *فلسفه اروپایی در عصر نو*، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، تهران: نشر مرکز.
- تد، بتون و کرایب، یان (۱۳۸۴)، *فلسفه علوم/اجتماعی*، ترجمه شهناز مسمی‌پرست، تهران: نشر آگه.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶) الف، *معرفت‌شناسی در قرآن*، قم: مرکز نشر اسرا.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶) ب، *شریعت در آینه معرفت*، قم: مرکز نشر اسرا.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶) ج، *منزلت عقل در هندسه معرفت دینی*، قم: مرکز نشر اسرا.
- چالمرز، آلن. اف (۱۳۸۳)، *چیستی علم*، ترجمه سعید زیباکلام، تهران: انتشارات سمت.
- خسروپناه، عبدالحسین (۱۳۸۹)، *فلسفه فلسفه اسلامی*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- تریک، راجر (۱۳۸۴)، *فهم علم/اجتماعی*، ترجمه شهناز مسمی‌پرست، تهران: نشر نی.
- حکیمی، محمدرضا (۱۳۸۳)، *مقام عقل*، گردآورندگان: محمدکاظم حیدری، محمد اسفندیاری، قم: انتشارات دلیل ما.
- حکیمی، محمدرضا (۱۳۸۲)، *مکتب تفکیک*، قم: انتشارات دلیل ما.
- حکیمی، محمدرضا (۱۳۶۴)، *دانش مسلمین*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- دیلینی، تیم (۱۳۹۰)، *نظریه‌های کلاسیک جامعه‌شناسی*، ترجمه بهرنگ صدیقی و وحید طلوعی، تهران: نشر نی.
- ریتزر، جرج (۱۳۸۴)، *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.
- روسناثو، پائولین مری (۱۳۸۰)، *پست مدرنیسم و علوم/اجتماعی*، ترجمه محمدحسین کاظم‌زاده، تهران: نشر آتیه.
- رووت، مایکل (۱۳۸۹)، *فلسفه علوم/اجتماعی*، ترجمه محمد شجاعیان، تهران: پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- صدرالدین شیرازی، محمد (۱۳۷۸)، *مجموعه رسائل فلسفی صدرالمتألهین*، مشتمل بر آثار ناشناخته و چاپ‌نشده، حامد ناجی اصفهانی، تهران: حکمت.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۶۶)، *تفرج صنع (گفتارهایی در اخلاق و صنعت و علم/انسانی)*، تهران: انتشارات صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۶)، *درس‌هایی در فلسفه علم/اجتماع (روش و تفسیر در علوم/اجتماعی)*، تهران: نشر نی.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۵)، *علم چیست؟ فلسفه چیست؟*، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.

- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۲)، علم‌شناسی فلسفی (گفتارهایی در فلسفه علوم تجربی)، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۸۷)، قبض و بسط تئوریک شریعت (نظریه تکامل معرفت دینی)، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۶۱)، دانش و ارزش (پژوهشی در ارتباط علم و اخلاق)، تهران: انتشارات یاران.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۴)، «دین اقلی و اکثری»، کیان، شماره ۴۱، ص ۹-۵.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۵)، فربه‌تر از ایدئولوژی، تهران: صراط.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۸۵)، مدارا و مدیریت، تهران: صراط.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۹)، نهاد ناآرام جهان، تهران: صراط.
- سیدمن، استیون (۱۳۹۰)، کشاکش آرا در جامعه‌شناسی، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشر نی.
- شرت، ایون (۱۳۹۰)، فلسفه علوم/اجتماعی قاره‌ای، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشر نی.
- شیخ رضایی، حسین و کرباسی زاده، امیرحسین (۱۳۹۱)، آشنایی با فلسفه علم، تهران: انتشارات هرمس.
- کاف، ای.اس و دیگران (۱۳۸۸)، چشم‌اندازهایی در جامعه‌شناسی، ترجمه بهزاد احمدی و امید قادرزاده، تهران: انتشارات کویر.
- کسلر، دیرک (۱۳۹۴)، نظریه‌های روز جامعه‌شناسی از ایزنشتات تا پست مدرن‌ها، ترجمه کرامت‌الله راسخ، تهران: نشر آگه.
- کرایب، یان (۱۳۹۱)، نظریه اجتماعی مدرن از پارسونز تا هابرماس، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر آگه.
- کرایب، یان (۱۳۹۱)، نظریه اجتماعی کلاسیک، ترجمه شهناز مسمی پرست، تهران: نشر آگه.
- کوزر، لوئیس و روزنبرگ، برنارد (۱۳۹۱)، نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناختی، ترجمه فرهنگ ارشاد، تهران: نشر نی.
- گیلیس، دانالد (۱۳۸۱)، فلسفه علم در قرن بیستم، ترجمه حسن میان‌داری، تهران: انتشارات سمت.
- فی، برایان (۱۳۸۶)، فلسفه امروزی علوم/اجتماعی، ترجمه خشایار ریهمی، تهران: طرح نو.
- مجتهد شبستری، محمد، (۱۳۷۵)، هرمنوتیک، کتاب و سنت، تهران: طرح نو.
- مظفر، محمدرضا (۱۳۸۹)، منطق، جلد دوم، قم: دارالعلم.

- ملکیان، مصطفی (۱۳۸۰)، *راهی به رهایی (جستارهایی در عقلانیت و معنویت)*، تهران: مؤسسه نگاه معاصر.
- میرباقری، سیدمهدی (۱۳۸۵)، *گفتگوی علمی پیرامون علم دینی*، قم: مؤسسه فرهنگی فجر ولایت.
- میرباقری، سیدمهدی (۱۳۸۳)، *نظام فکری*، قم: مؤسسه فرهنگی فجر ولایت.
- میرباقری، سیدمهدی (۱۳۸۷)، *جهت‌داری علوم از منظر معرفت‌شناختی*، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگستان اسلامی.
- میلنر، آندرو و براویت، جف (۱۳۸۵)، *درآمدی بر نظریه فرهنگی معاصر*، ترجمه جمال محمدی، تهران: ققنوس.
- مری روسناثو، پائولین (۱۳۸۰)، *پست مدرنیسم و علوم اجتماعی*، ترجمه محمدحسین کاظم‌زاده، تهران: نشر آتیه.
- مولکی، مایکل (۱۳۸۴)، *علم و جامعه‌شناسی معرفت*، ترجمه حسین کچوئیان، تهران نشر نی.
- هاشمی حسینی، سیدمنیرالدین (۱۳۸۰)، *یادی از استاد*، قم: دفتر فرهنگستان علوم اسلامی.
- نصیری، مهدی (۱۳۸۱)، *اسلام و تجدد*، تهران: انتشارات کتاب صبح.
- نصیری، مهدی (۱۳۸۸)، «قرآن، عترت و مدرنیسم»، *هفته‌نامه پنجره*، شماره ۲۸، ص ۹-۱۲.
- Bryanet, C. (1985), *Positivism in Social Theory and Research*: St. Martin's press NewYork.
- Cross, Steve (2011), *Sociological theory and analysis*, University of London.
- Delanty, Gerard & strydom Piet (2003), *Philosophy of Social Science*, The classic & Contemporary, Readings, Maidenhead, philadelphia, Open University press.
- Gouldner, Alvin Ward (1973), *For Sociology: Renewal and Critique in Spciology Today*, London: Allen lane.
- Johnson, Doyle Paul (2008), *Contemporary Sociological Theory (An ntegrated Multi-Level Approach)*, Spring Street, New York.
- Mouzelis, Nicos. p (2008), *Modern and Postmodern Social Theorizing*, Cambridge University Press, New York.
- Knorr-cetina, Karin (1981), *The Manufacture of Knowledge*, Pergamon press, New York.
- Layder, Derek (2004), *Understanding Social Theory*, London: SAGE Publications.
- Porter, Theodore and Ross, Dorothy (2008), *Science, The Modern Social Sciences*, Cambridge University Press.
- Psillos, Stathis and Curd, Martin, (2008), *The Routledge Companion To Philosophy Of Science*, New York: Routledge.